



فرار از عدالت

روزاول ماه مبارك رمضان فرارسيد ، اوضاع شهر كوفه از هر جهت بواسطه اين ماه گرامی تغيير کرده بود ، همه کس خود را برای انجام وظائف دينی آماده ساخته ، دسته دسته بطرف مسجد بزرگ كوفه می شتافتند ، تا با زبان روزه بدها و نماز و عبادت خدا و تلاوت قرآن مشغول گردند .

نجاشی شاعر نامی عراقی بود و از مردان سرشناس و بزرگان كوفه بشمار می آمد . وی در جنگ صفین بطرفداری امیر و ثمنان علی علیه السلام علاوه بر اینکه اشعار شاعران شام را پاسخ میداد همان نیز با آنها به نبرد پرداخت و از این لحاظ خدمات شایانی انجام داد .
با این وصف وی مردی شاعر پیشه بود و چنانکه میدانیم بعضی از شعراً دائماً در خیالات شاعرانه غوطه ورند و جز مدح و ذم این و آن و تمغزلات کاری ندارند .

در همان روز اول ماه رمضان نجاشی با آن سابقه و این رسم و خوئی سواره اژدرخانه و ابوسماک اسدی ، که مردی هیاش و هوس باز بود میگذاشت و دیده که ابوسماک جلو خانه اش نشسته است .

ابوسماک : ها نجاشی ! آهنگه کجاداری ؟
نجاشی : میخواهم بکناسه بروم . ابوسماک : کمی صبر کن و گوش بمن ده ، سپس خود را به نجاشی رسانید و آهسته گفت : از سر شب گوسفند فریبی را در تنور گذاشته ام و هم اکنون کاملاً پخته و از هر جهت آماده است !

نجاشی : ای وای ! گوسفند پخته آنهم در روز ماه رمضان ؟
ابوسماک این حرفهای بی معنی را کنار بگذار و از این مقوله با من سخن مگو ! دنیا دمی است و دم هم غنیمت است .

سخنان ابوسماک خوشگذران چنان در روح نجاشی تأثیر بخشید که تکالی خود را و پس پرسید : بسیار خوب ! تنها همین گوسفند بریان است ؟ ابوسماک : نه ! شرابی تهیه دیده ام و بنوخواهم داد که روح را بر سر نشاط می آورد و مانند خون در رگها جریان میابد و انسان را بهیجان آورده غذا را در کام گوارا می سازد و چندان لذت بخش است که بی اختیار لب بضم گفتم میگشایی !

با ادای این سخنان ؛ نجاشی سخت تحريك شد و روح موس پرورش بقدری هیجان پیدا کرد که نتوانست بیش از این درنگ کند و هماندم از اسب پیاده شد و با تفاق ابوسماک بدون خانه ویرفت !

ابوسماک که هدم خوبی بتورش خورده بود فی الفور سفره را گسترد کباب بره ؛ شراب کهنه ؛ صاحبخانه عیاش و هوسباز ، مهمان شاعر دمساز و خانه خلوت ، از هر حیث بساط خوشگذرانی فراهم بود .

ابوسماک و نجاشی در آن محل خلوت دوازدهم شهنه های شهر و غافل از کیفر فردا بنا - فرمانی خدا آنهم در ماه رمضان ، نخست شکمی از عزادار آوردند و سپس برای اینکه تنور شکم را همچنان گرم نگاهدارند پی در پی جام های شراب را یکی پس از دیگری خالی کردند و لحظه ای بدمست و لا یعقل بگوشه ای افتادند .

طرف عصر حال آنها بکلی تغییر کرد و برقص و آواز خوانی و حرکات بی رویه پرداختند سر و صدای آنها از حریم آن خانه خلوت گذشت و بگوش همسایگان رسیده کار پرسوائی کشید و بالاخره آن راز نهفته فاش گردید .

یکی از همسایگان که از این عمل زشت آنهم در ماه رمضان و محیط مسلمانان و مرکز حکومت امیرمؤمنان (ع) سخت بهیجان آمده بود ، میکساری آنها را با اطلاع امیرمؤمنان علیه السلام رسانید .

حضرت چنان بر آشفت که فوراً جمعی را برای جلب آنها بطرف خانه ابوسماک فرستاد فرستادگان حضرت خانه را احاطه کردند در آن میان ابوسماک گریخت ولی نجاشی دستگیر شد .

هنگامیکه نجاشی را خدمت حضرت آوردند شب بود ؛ حضرت دستور داد ؛ او را حبس کردند و صبح فردا امر فرمود هشتاد تازیانه که حدش را بخوارانست بر بدن او نواختند و سپس بیست ضربه دیگر نیز بر آن افزودند .

نجاشی با آن حالت فریادزد یا امیر المؤمنین ؛ هشتاد تازیانه حدش را بخواری بود بیست تازیانه دیگر برای چه ؛ فرمود این بیست تازیانه بغاطر اینست که این عمل زشت را در ماه مبارک رمضان مرتکب شده ای و احترام ماه خدا را نگاه نداشتی !

نجاشی از مردم یمن بود ؛ یمنیها در دوستی امیرمؤمنان علی علیه السلام مشهور بودند بطوری که بسیاری از بزرگان اصحاب و سران لشکر حضرت از قبائل یمن بودند که در کوفه سکونت داشتند .

نجاشی مرد گمنامی نبود ؛ سرشناس بود ؛ فامیل داشت ، قبیله و عقیده دار بود ؛ قبیله او قبل از این ماجرا وجود شاعر توانای خود را بسیار متنم و محترم می داشتند .

موضوع شلاق خوردن نجاشی شاعر و زبان گویای آنان آنهم در ملاء عام برای آنها بسیار گران تمام شد و بزرگان آنان سخت برآشفتنند . یکی از آنها بنام طارق بن عبده نهدی که در میان قبیله نجاشی از همه کس بوی نزدیکی بود ؛ به خدمت علی (ع) شرفیاب شد و مرض کرد ؛ یا امیر المؤمنین ؛ ما مردم یمن از دوستان و شیعیان با سابقه و متحد شما هستیم و تا کنون بدوستی و علاقمندی شما مفتخر بوده ایم ، و از این رو انتظار نداشتیم که شما ما مردم را که از دوستی حضرت سرباز میزند و گاه و بیگاه طریق نافرمانی پیش می گیرند ؛ با یک چشم بنگری ؛ ولی امروز دیدیم که شما میان ما و مخالفین خود فرق نگذاشتی و سابقه دوستی و تشییع ما را نادیده گرفتی و نجاشی مرد نامی قبیله ما را در زیر ضربات شلاق پیش روی دوست و دشمن خوار کردی ؛ و آبرو و حیثیت ما را بخطر انداختی و بیم آن داریم که راهی را در پیش گیریم که سرانجام آن آتش دوزخ باشد

امیر مؤمنان (ع) با همان شهامت مخصوص بخود در پاسخ وی فرمود ؛ ای برادر نهدی ؛ و انہا لکبیرة الاعلی العاشعین آری اجرای عدالت و دستور الهی برای اهل معصیت سنگین است و تنها مردم خدا شناس آنرا تحمل می کنند .

مگر من چه کردم ؟ نجاشی مردی است که بخود جرأت داده و مرتکب گناه شده و من هم طبق دستور خدا حد آن عمل را که کفاره گناه اوست بر وی جاری ساختم خداوند میفرماید ؛ ولایبجر منکم شنان قوم علی ان لا تعدلوا اعدلوا هو اقرب للتقوی ؛ کدورت و بغض طایفه ای ، شما را از تحمل عدالت باز ندارد عدالت پیشه کنید که بتقوی نزدیکتر است .

طارق در برابر مناطق محکم و عدالت پرور حضرت جواب نداشت و نتوانست درنگ کند خشمگین از نزد حضرت بیرون رفت ، در بین راه بمالك اشتر که از مردان برگزیده روزگار و سران لشکر حضرت بود ، و خود از قبیله طارق و نجاشی بشمار می آمد ؛ برخورد کرد .

مالك پرسید ؛ ای طارق ؛ آیا تو با امیر المؤمنین گفتی دلهای ما را از محبت خود تهی ساختی و امور ما را با شلاق زدن نجاشی درهم فرو ریختی ؛ گفت ؛ آری ؛

مالك گفت ؛ بخدا قسم اینطور نیست که گفته ای . دلهای ما آماده پذیرش محبت اوست امور ما بسته بمیل و فرمان حضرتش می باشد ؛

طارق از این سخن در خشم سوخت گفت ای مالك عنقریب خواهی دید چنین نیست که میگوئی

چون شب فرارسید طارق و نجاشی شهر کوفه و مقر حکومت علی علیه السلام را با خطر اجرای حق و عدالت ترك گفته در شام بمعاویه بن ابی سفیان که پناهگاه مجرمین و خائنین بود پویوستند . پیشخدمت معاویه ورود آنها را بوی خبر داد . در آن موقع رؤسا و اعیان شام در مجلس معاویه حضور داشتند . معاویه طبق معمول با چرب زبانی آنها را با احترام زیاد پذیرفت و خوش آمدگفت و ضمن سخنانش با میرمؤمنان توهین کرد طارق که در حقیقت از عدل علی گریخته و فعلا بدبار معاویه روی آورده بود نتوانست آن سخنان را بشنود همین جهت بر خاست و در حالیکه تکیه بشمشیر خود داده بود گفت : ای معاویه سخنان من تورا خشمگین نسازد ما از نزد امام پرهیز کار عادلانه آمده ایم و کسی را ترك گفته ایم که گروهی از بهترین و پاکیزه ترین اصحاب رسول خدا پیرامون او را گرفته اند ؛ مردانی که همواره سعی در هدایت خلق و بزرگداشت دین خدا دارند و جز دستورات دینی چیزی نمی شناسند و با مورد نیوی توجهی ندارند و همه گونه خوبی ها در میان آنهاست ، نه پیمانی شکسته و نه بکسی ظلم کرده اند هر کس از آنها روی بر تافته بواسطه تلخی حق و دنیا پرستی بوده است ! .

ای معاویه ! هر چند امروز من از علی کناره گرفته و باینجا رو آورده ام ، ولی این را بدان که نمی توانم آنچه را در باره علی گفتی نادیده بگیرم و لب فرو بندم ؛ سخنان طارق بر معاویه بسیار گران آمد و او را بر سر خشم آورد ولی باز خون سردی را از دست نداد و گفت : من از آنچه گفتم قصدی نداشتم و بی اختیار بر زبانم جاری شد ! .
وقتی مجلس بهم خورد و مجلسیان بیرون آمدند دو نفر از اعیان شام طارق را سخت سرزنش کردند و گفتند : این چه حرفی بود که بمعاویه گفتی ؟
طارق گفت بخدا قسم هنگامی که معاویه علی را که در امر دنیا و آخرت از وی بهتر است بدانگونه یاد کرد چنان برهن گران آمد که اگر زمین می شکافت و مراد را کام خود فرو می برد خوشتر داشتم که زنده باشم و آن سخنان را از وی بشنوم (۱) .

(۱) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید طبع بیروت صفحه ۴۷۸ .

آنچه در شخص با ایمان وجود ندارد !

امام صادق (ع) میفرماید: ستة لا تكون في المؤمن

العسر والنكد واللجاجة والكذب والبغى والحسد یعنی

شش خصالت است که در مؤمن وجود ندارد سختگیری ، پخل ، لجاجت

دروغگوئی ؛ ظلم کردن و حسد ورزیدن .